

رشتہ جو ان

# پاتوق طنز

زیر نظر روح اللہ احمدی

اوی پیدھن نیم ملی باہ  
 یہ موجود در حال انقراض بنارم

این چطورہ؟

تصویرگر: سینا سالاری





مراقب چون عقاب تیزچشمی  
 بدید و شد پلنگ تیزخشمی!  
 تقلب کردنش را چون رصد کرد  
 به سوی طعمه (!) ناگه حمله آورد!  
 بلندش کرد و بگرفتش سر و ته!  
 تکانی داد او را و از این ره -  
 ز شلوار و کت و کلاه ز هر سو  
 تقلب بود که می ریخت از او!  
 بسی شرمنده زان خبط و خطا شد  
 پُکَل ضایع میان بچه ها شد!

رشید ما ولی زان عزم و تصمیم  
 -خدا قسمت کند!- شد هجده و نیم!  
 در این دنیا به جای سعی و تدبیر  
 نباید رفت سوی جعل و تزویر  
 رشید درس خوان، ای شاخ شمشاد!  
 هزاران آفرین بر همت باد!

پی نوشت

۱. فاق: در خیاطی فاصله خشتک شلوار تا کمر.

به این دوز و کلکها دل نبندی  
 نمی دایم که با خود چند چندی؟  
 خلاصه این چنین خواهی نخواهی  
 برفتند این دو تا هر یک به راهی  
 رشید ما پی کوشش شب و روز  
 ولی در این میان بشنو ز بهروز  
 مرامش چون که کلاً تبلی بود  
 انیس یللی و تللی بود!  
 رسید از ره چو وقت امتحانات  
 شنو احوال او را تا شوی مات!  
 کف دستش شده از جمله ها فول!  
 کف پا هم نوشته چند فرمول!  
 نوشته جزوه ای را با خطی ریز  
 به روی صندلی و پایه میز!  
 نموده یک دو کاغذ را گلوله  
 دو برگ دیگرش را کرده لوله!  
 درون کت - به غیر از پاچه و فاق!  
 سه برگ A۳ را بنموده سنجاق!  
 سر جُسه ولی در اولین گام  
 تقلب کار ما افتاد در دام!  
 یکی زان لوله کاغذها که وا شد  
 مراقب دید و رازش برملا شد!

«چه می شد این بهار خرم و شاد  
 نمی شد هم نشین با ماه خرداد!  
 در این سر: عید و آنسان جان فزایی  
 در آن سر: امتحانات نهایی!»  
 رشید این جمله ها را تا که بشنید  
 به آه و ناله بهروز خندید  
 که آخر هم کلاس تبل من  
 چرا این گونه اشک و آه و شیون!  
 بخوان درس و مکن این قدر ناله  
 بدون درس، توفیقت محاله!  
 کمی بگذر ز تفریح و ز بازی  
 که بازی را در این میدان نبازی!  
 به پاسخ گفت بهروز قلی پور  
 برو دیلاق جان! بیخود نزن زور!  
 چرا باید به خود محنت رساندن؟  
 موفق می شوم بی درس خواندن!  
 من آزاد از کتاب و درس و مرسوم!  
 من از این چیزها چون تو نترسم!  
 برایش چاره ای دارم - بگو خب! -  
 علاج کار ما باشد: تقلب!  
 چنین گفتش رشید قصه ما  
 که: اشتب می زنی داداچ، والا!

مادرم گفته تو مدرسه هیچ وقت ساندویچ نخورم. منم به حرفش گوش می دم و بعد از مدرسه ساندویچ می خورم. 😊

کتاب بهترین دوست شماست، ولی شاید آبگوشت دوست نداشته باشه! 😊

## شاخ‌ترین شاخ جهان

سعید طلائی



تصویر: سینا تلاری

یک نفر گفت بگویند کدام است رفیقی که بؤد مایهٔ آسایش جان، ساده دل و صاف چنان آب روان، امن و امان، پخته ولی شاد و جوان، مثل هلو یا به از آن، حاضر و آماده شبیه «**autorun**»، حداقل حائز صد وات توان، روح‌نواز و ابدی بهتر از آواز بنان، اهل درام و هیجان، زبر و زبل مثل جناب ملوان، دورتر از نرخ دلار از ضرر و عیب و زیان، شاخ‌ترین شاخ جهان البته در ظرف زمان، عالم و شایسته کزان فخر و مباهات بشر هی بنماید فوران؟

گرچه چنین است و چنان، دیو دو سر نیست!

یکی گفت صد افسوس که این‌ها نشود جمع و کسی نیست که یک مرتبه این‌ها همه را داشته باشد و اگر سابقاً این‌گونه کسی بوده دگر نیست و گر هست بشر نیست و گر هست چرا ذره‌ای از هیکل او رد و اثر نیست و گر هست چرا هیچ از آوازه و این‌هاش خبر نیست؟

یکی گفت که این‌ها که تو گفتی همه تعریف کباب است که از نوع بناب است و دلم در طلبش در تب و تاب است و فراقش به‌خدا سخت‌ترین نوع عذاب است و نگاهم به نگاهش نگران است و خراب است. کباب است که محبوب دل «old» و شَسباب است! و اگر گوجه کنارش بنشیند، علناً لذت آن بیشتر از حد نصاب است. کباب است که بر پرسشت ای دوست جواب است. مگر نیست؟ در این لحظه خودش داد زد و گفت که نزدیک شدی گرچه از آن دور شدی، بوی کباب آمد و در جا زد و مسحور شدی، زل زدی آن قدر به بشقاب چلو کور شدی! ای به فدای شکمت با همهٔ آن عظمت هست جواب تو چنان قافیۀ بنده غلط! پاسخ این مسئله را بچهٔ شش‌ماهه هم البته بداند که نه سیخ و نه کباب است که محبوب گران‌مایه کتاب است و کتاب است که بر پرسش مذکور جواب است و بناب و کره و سیخ جگر نیست!

یه بار هم سر امتحان جغرافیا استرس گرفتیم، نوشتیم: رشته‌کوه‌های البرز بر اثر بی‌کفایتی شاهان قاجار در شمال ایران قرار گرفتند.

دبیر پرورشی مون معتقد: اگه به جای ما ماهی قزل‌آلا پرورش می‌داد، الان قطعاً میلیاردر بود.



و راهی میدان نبرد شد. او سرزمین‌های فارس، لرستان، آذربایجان، طبرستان و هندوستان را با ملایمت و اندکی خونریزی فتح کرد. وجداناً هر عقل سلیمی بود تا طبرستان نمی‌رفت و بعد یکهو سر اسبش را به سمت هندوستان کج نمی‌کرد؛ تیمور دوزاری‌اش کج بود و نمی‌دانست بازی خورده. ولی یکی از مباشرانش، نقشه زنش را برای دست‌به‌سر کردنش برملا کرد. تیمور کمی در این مورد فکر کرد. بعد دستور داد تا جلاد گردن مباشر را بزند. سپس عکس‌های همسرش را پاره کرد و پشت سرش هم نامه‌هایش را پاره کرد. داشت فکر چاره می‌کرد که تصمیم گرفت برود چین را هم فتح کند. اجل مهلتش نداد و او را پیش سایر خون‌خواران قبلی و بعدی‌اش فرستاد. بیچاره اجل!

تیمور لنگ در سال ۷۴۸ خورشیدی به سلطنت رسید. او از اول لنگ نبود، ولی ادای لنگ‌ها را در می‌آورد. در یک جنگ که مصدوم شد، بعد از بهبودی دید که واقعاً لنگ شده است و در جنگ‌های بعدی باید روی نیمکت بنشیند. تیمور دیگر نمی‌توانست راحت پسرش را کتک بزند، بعد از زدن زنگ خانه‌ها فرار کند، گل کوچک بازی کند و حرکات موزون انجام دهد. پس تصمیم گرفت این بار ادای چنگیزخان را در بیاورد. به همین خاطر قتل‌عام کوچکی راه انداخت و ابتدا خوارزم، سپس خراسان، گرگان، مازندران، سیستان و هرات را تسخیر کرد. شانس آوردیم که آن موقع نبودیم وگرنه سر راهش به تهران می‌آمد و پیژامه ما را هم تسخیر می‌کرد. تیمور بعد از این فتوحات، چند وقتی استراحت کرد و مشغول امور منزل شد. کم‌کم حوصله‌اش سر رفت و بنای ناسازگاری گذاشت. همسرش تدبیری اندیشید و به عنوان کادو برایش یک اطلس جغرافیایی خرید. تیمور که مشغول ورق زدن اطلس شد، دید نقاطی را با خودکار قرمز علامت زده‌اند و نوشته‌اند: «کالیوت سقلاطون کیموس طنسفه، بوچ بوچ عجیجم». البته ما نمی‌دانیم این جمله یعنی چه، اما تیمور جوگیر شد و دوباره اسبش را زین کرد

# تیمور لنگ



نام: تیمور  
 نام خانوادگی: گورکانی  
 محل تولد: جغای خراسان  
 لقب: لنگ، صاحبقران  
 (اکثر پادشاهان سب دورق  
 صاحبقران را بزرگوارانند)  
 زادروز: به ما چه؟  
 آمار پادشاهی: کمی از روزگار  
 خدا به ما چه؟  
 (حالاته اصغر دارنده ۷۶۸ خورشیدی)  
 ترک: ۷۸۳ خورشیدی  
 چیه؟ فکر کنید ما خسیسیم  
 اطلاعات من دریم؟  
 نام همسر: الخای خاتون آنا  
 (دو نقطه تعجب)  
 شعار پیشش: فتح تمام بود  
 (با قناعت پرکنند یا خاک گویا)



اسماعیل امینی

## از سر زانوی آدمها

را تکان داد و گفت: همه چیز این جاست. واقعیت این است که من میلیونها طرفدار دارم. اما کتابهای تو را حتی صد نفر هم نمیخوانند. تحقیقات گفت: فرقی نمی کند که چند نفر کتاب میخوانند؛ مهم این است که انسان حقایق را کشف کند. همان کسانی که آن گوشی را ساخته اند با تحقیقات و مطالعه این کار را کرده اند، نه با شلوغ کاری و هیاهو. تبلیغات گفت: من خلاصه همه حقایق را کشف کرده ام. بعد دسته چک بانکی اش را در آورد و در هوا تکان داد. لیخندی زد و گفت: تنها شکل مفید کاغذ و خواندن و نوشتن این است! شب خوش آقای تحقیقات. تحقیقات زیر لب گفت: گفتم که از سر زانوی آدمها معلوم می شود. تبلیغات دوباره به سر زانوهایش نگاه کرد، اما چیزی دستگیرش نشد. با خودش گفت: اصلاً معلوم نیست چه می گوید؟ برو بابا بگذار خوش باشیم. تحقیقات یک تکه کاغذ به او داد و گفت: این دو بیت را از مثنوی معنوی مولوی نوشته ام، بفرما بخوان و بخند و خوش باش!

آن یکی پرسید اَشتر را که هی؟  
از کجا می آیی ای اقبال پی؟  
گفت: از حمام گرم کوی تو  
گفت: خود پیداست از زانوی تو

تحقیقات، نشسته بود و در سکوت و آرامش داشت کتاب می خواند. تبلیغات، با سر و صدا وارد شد: سلام سلام و صد سلام به همگی. دوستان دارم. ارادتمند همه مشاور تبلیغاتی هستم. تحقیقات، به او نگاه کرد؛ نگاه عاقل اندر سفیه. بعد سری تکان داد و باز مشغول مطالعه شد. تبلیغات از گوشی همراهش یک موسیقی تند پخش کرد و گفت: چرا نشسته اید؟ برخیزید و بالا و پایین بپرید و شاد باشید. تحقیقات گفت: لطفاً سکوت را رعایت کنید. من دارم مطالعه می کنم. تبلیغات: سکوت، خوب نیست. افسردگی می آورد. تحقیقات: جنجال و هیاهوی زیاد هم، حماقت می آورد. تبلیغات: برای این حرفت دلیلی هم داری؟ تحقیقات: از سر زانوی آدمها معلوم می شود. تبلیغات نگاهی به سر زانوی خودش انداخت. شلوارش پاره بود و سر زانویش بیرون بود. داده بود شلوار نو را پاره کنند تا سر زانویش دیده شود. تبلیغات که کلافه شده بود، با عصبانیت گفت: آقای تحقیقات! فایده این همه مطالعه و نوشتن چیست؟ اصلاً شما دنبال چه می گردید؟ تحقیقات: دنبال حقیقت، دنبال واقعیت. تبلیغات زد زیر خنده. حقیقت که در کتابها نیست. بعد گوشی همراهش

هم کلاسی من! تو اگر بنشینم، من اگر بنشینم، او اگر بنشیند، ما اگر بنشینیم، خب جا کمه لامصبا همه جا نمی شیم که، یه نفر پاشه و ایسته حداقل.

بعضیام میان سنگ صبور باشن، ولی بیشتر سنگ کلیه ان.





## حکایت عجایب گونه سپری که سوراخ شد

بشر تا که شد کم کمک صنعتی  
شد این لایه بینوا خط خطی  
بیفتاد هر دشمن و دوستی  
به بیماری چشمی و پوستی  
که امواج یو وی بگیرد نفس  
شود باعث پیری زودرس  
«پلانکتون»<sup>۲</sup> به دریا شود بی پناه  
شود کند رشد نبات و گیاه  
یکی از مواد خطرناک و بد  
«فلوئوکلو کربن» بؤد  
ورا نام گاز «سی افسی» شده  
به اجبار، بیت انگلیسی شده!  
بؤد پایدار و خفن، سال ها  
زیاد است در پشت یخچال ها!  
بلی همچنن در کولر گازی است  
همش در پی جفتک اندازی است!

ستایش همی ایزد پاک را  
پدیدآور خاک و افلاک را  
یکی لایه باشد به گرد زمین  
که گویم به او صد هزار آفرین  
ازون نام او هست و همچون سپر  
به گرد زمین گشته او مستقر  
همی جای آن استراتوسفر است  
به خدمت به خلق زمین حاضر است  
شود مانع از ماوراء بنفش  
که آن را نشد قافیه غیر کفش!  
شده نازک این لایه ناز و خوب  
اخیراً ولی روی قطب جنوب  
صد افسوس شد لایه های ازون  
رقیق و پراکنده چون ادکلن  
به تعبیر یک عده سوراخ شد  
و «یو وی»<sup>۱</sup> برای زمین شاخ شد!  
زمین چون کیش از دور در می رود  
چو فرهادش آتش به سر می رود



تصویر گرافیک امیرحسین داودی

رود زیر آب این همه رود و پل  
سواحل، جزایر، بنادر، به کل  
شود زیستن سخت‌تر بعد از این  
شما ای جوانان ایران زمین  
مگویید «این شعر بی‌ربط چیست؟  
به ما این مسائل که مربوط نیست  
هر آن کس که سوراخ کرده ازون  
بدوزد ورا با نخ از بیخ و بن»  
مگو مغزم از این نصایح پُر!  
که ایران جدا نیست از این کره  
مگو: «من خودم نمره‌ام هست بیست  
چو ایران مباشد به من چه که نیست»  
چو ایران نباشد تو هم نیستی  
ببینم تو اصلاً مگر کیستی؟  
برو بچۀ تنبل آس و پاس  
پس از زنگ وایسا کنار کلاس!

که این گاز بس بی‌پدر مادر است!  
هوادر او آگروز خاور است!  
متان هم شود از زباله فزون  
اگر که نمی‌دانی اینک بدون!  
متان همچنین بر شود از پهن  
که سازد ورا گاو، با هن و هن!  
بز و گوسفندی که پشکیل کند  
به جو زمین بس متان ول کند!  
بشر هست مجبور تا بو کند  
مگر زین روش پول پارو کند  
از این‌ها چو مجنون و دیوانه شد  
زمین گرم شد مثل گلخانه شد  
چو شخصی که در زیر صد ملحفه!  
بماند ز گرما بگردد خفه  
از این واقعه زار شد حال‌ها  
شدند آب در کوه، یخچال‌ها  
شود نرم یخ‌های قطبین و بعد  
شود نحس، اقبال دنیای سعد

صد البت که از مشکلات زمین  
نباید نمود اکتفا بر همین  
یکی از مسائل که کم نیز نیست  
پلایای آثار گلخانه‌ای است  
که امواج با طول موج بلند  
به سمت زمین می‌رسد چون کمند  
کند حبس انرژی خورشید را  
ببزد ز سیاره، امید را  
کدام‌اند گازان! گلخانه‌ساز  
بیا تیز کن گوش‌های دراز:  
بخار است کز وی زمین دم کند  
چو اسبی که از صاحبش رم کند  
دی اکسید نیتروژن و هم متان  
دی اکسید کربن از آن جمله دان  
که افزایشش بی‌دلیلی نبود  
به‌جز سوخت‌های فسیلی نبود  
بلی منشأش گازوئیل است و نفت  
که دودش به چشمان انسان برفت

پی‌نوشت

۱. منظور اشعهٔ ماوراء بنفش (U.V) است.
۲. پلانکتون‌ها موجودات ریز آبی ساکن دریاها و اقیانوس‌ها و منبع اصلی غذایی ماهی‌ها هستند.



## عجب اردیبهشتی

مهدی استاداحمد

دم خرداد و ماه سرنوشت است  
برایم کارنامه چون بهشت است  
اگر که نمره‌هایم خوب باشد  
تمام ماهها اردیبهشت است

وجودم سرخوش از پایان راه است  
اگر افسرده باشم اشتباه است  
عجب حالی عجب اردیبهشتی  
خدای من چقدر این ماه ماه است

پرم از شور شیرین جوانی  
ندارم از غم و غصه نشانی  
از الان لحظه‌ها را می‌شمارم  
برای دیدن جام جهانی

## غول امتحان

مصطفی مشایخی

امتحان مثل باغ و مزرعه است  
هرچه را کشته‌ایم می‌چینیم  
حاصل چند ماهه خود را  
در همین چند روز می‌بینیم

هرکه با درس هم‌قدم بوده  
خوب و راحت قبول خواهد شد  
هرکه از درس مانده، در نظرش  
امتحان شکل غول خواهد شد

غول بدهیبتی که صد درصد  
ضد حال است و استرس‌افزاست  
شاخ او را تلاش می‌شکند  
چون که محصول بی‌خیالی ماست

راه پرپیچ زندگی با کار  
جاده‌ای باشکوه خواهد شد  
سست باشیم، گاه مشکلکی  
مانعی مثل کوه خواهد شد

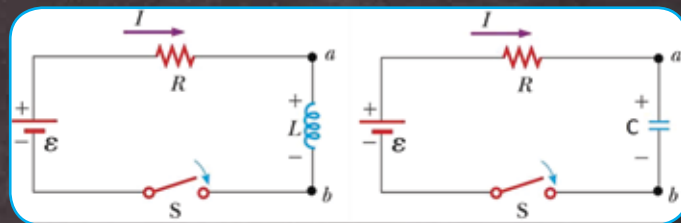
شعرم این بار خشک و جدی شد  
کم که نه، کامل از نمک افتاد  
سوژه‌اش در مدار شوخی نیست  
از سراینده‌اش نگیر ایراد





مهدی فرج‌اللهی

# سِلفی با سلف و خازن



هم است، اولش هیچ مقاومتی از خود نشان نمی‌دهد و جریان برقرار می‌شود. بعد کم‌کم نظرش عوض می‌شود و در نهایت کلاً جریان قطع می‌شود. الکترون‌ها: !!!! بذار بریم دیگه. خازن: دیگه بسه! دلم نمی‌خواد! الکترون‌ها: چه خازنی! چه صفحه‌هایی! چه دی‌الکتریک! چه سری چه دمی عجب پایی. لااقل یه دهن برامون بخون! خازن: زرشک! (این را هم با دهان بسته می‌گوید.) سلف و خازن با این حرکت به ما یاد می‌دهند که دربارهٔ دیگران در یک نظر و یک برخورد؛ زود قضاوت نکنیم. به زبان ساده‌تر:

وقتی کلید بسته می‌شود الکترون‌ها می‌گویند آخ جون! و راه می‌افتند که دور سر مدار بچرخند. در مدار نخست سلف در لحظهٔ اول مقاومت می‌کند و برخلاف ظاهرش که سیم‌لوله طوری است، هیچ جریانی را از خود عبور نمی‌دهد. الکترون‌ها: بذار ما بریم! سلف: نمی‌خوام! الکترون‌ها: چه سلفی! چه سیم‌لوله‌ای! چه سری چه دمی عجب پایی. یه دهن برامون بخون لااقل! سلف هم دهانش را باز می‌کند و می‌زند زیر آواز و الکترون‌ها از آن عبور می‌کنند. در مدار دوم، خازن برخلاف ظاهرش که دو صفحهٔ جدا از

